

می‌شد و یا به طرف عرفان می‌رفت و در هر حالت توسعه با اندیشه اجتماعی و انسانی و بومی و قومیتی جلو نمی‌رفت.

توسعه و گره هویتی

مشکل و گره ما در توسعه ناشی از امور هویتی است نه فنی. اگر تمام برنامه‌های توسعه را کنار بگذارید، اصلاً مشکل فنی وجود ندارد؛ ماشین خود به خود رشد می‌کند و همه‌چیز به سمت جلو حرکت می‌کند. یعنی تفکر فنی طوفانی است که نمی‌توان جلوی آن را گرفت. برنامه‌ریزی‌های ما باید طوری باشد که تفکر اجتماعی را در حوزه توسعه بزرگ کنیم. اما گاهی اوقات برعکس عمل می‌کنیم؛ یعنی قطب را دوباره به طرف فنی می‌آوریم. پس اینکه می‌گوییم دولت‌ها مانع توسعه بوده‌اند، نه به این علت که خلق دولت‌ها استبدادی بوده است، بلکه خلق آن‌ها فنی بوده است.

توسعه به تاریخ و هویت نیاز دارد. بنای توسعه بر هویت است و هویت به توسعه انرژی می‌دهد. ایده بومی یعنی فرهنگ، تاریخ، ظرفیت‌ها و تحولات را بشناسیم. ایده بومی با ایده‌های «عرفان» و «تکنیک» کاملاً ناسازگار است. این دو ما را در مسیر توسعه غربی قرار می‌دهد. غربی‌ها از ما دو چیز می‌خواهند؛ یا اینکه غربی شویم یا اینکه توسعه پیدا نکنیم. عرفان به ما می‌گوید که اصلاً توسعه پیدا نکنید و کنار بمانید. فن و تکنیک هم به ما می‌گوید که راه غربی را بروید. این دو ایده آسیب توسعه ماست.

جایگزین توسعه غربی

فرآیند جایگزین توسعه این است که ما «نقطه شروع» توسعه را خوب پیدا کنیم. مسلماً شروع توسعه نباید از انسان باشد بلکه باید از هویت شروع کرد. بنابراین توسعه به مثابه آزادی که برخی به آن اعتقاد دارند و امروزه هم به آن استناد می‌کنند، درست نیست. هویت مقدم بر آزادی است. زیرا آزادی تفسیرپذیر است و تفسیرهای آن به فهم هویتی ما وابسته است. با این رویکرد هویتی، علوم اجتماعی می‌تواند بنیان توسعه را شروع کند و امروزه ما به این نیاز داریم که به اندیشه اجتماعی توجه کنیم.

برنامه‌های توسعه

برنامه‌های چندگانه توسعه در کشور ما موفقیت خاص خود را داشته‌اند؛ چون پایه‌های آن‌ها در همین طیف هویتی بوده اما در مواقعی که دچار تکنیک و عرفان شدند توفیق پیدا نکردند. مفاهیم کلامی را در ابتدای برنامه‌ها با نام معرفت‌الله ذکر می‌کنیم ولی تمام قواعد و مفاهیمی که برای توسعه برنامه‌ریزی می‌کنیم تکنیکی است که این آسیب دیگر برنامه‌های توسعه در ایران است. به همین خاطر ما به این ادبیات نقد داریم.

وقتی می‌گوییم الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت، باید بینیم اسلامی بودن و ایرانی بودن ما چیست؟ چه ویژگی‌هایی ایران را از عربستان متفاوت می‌کند؟ در الگوهای توسعه خود باید این موضوع را مشخص کنیم که ایران چیست؟ یعنی باید آن خصیصه‌های خاص ایرانی را استخراج کنیم تا به دنبال آن بتوانیم ادبیات توسعه خود را پیش ببریم. توسعه بیش از آن که از بالا باشد، از پایین است. مگر ما کم‌نخبه و برنامه‌داشته‌ایم، پس چرا توسعه اتفاق نمی‌افتد؟ بیاییم ریشه را پیدا کنیم. اصلاً راجع به مردم کار کرده‌ایم؟ راجع به توده‌ها کار کرده‌ایم؟ برای نمونه همه نخبگان پیش‌بینی می‌کنند که فلان شخص در انتخابات رئیس‌جمهور می‌شود ولی شخص دیگری رأی می‌آورد. این نشانه این است که ما هنوز توده‌ها را نشناخته‌ایم. یکی دیگر از گرفتاری‌های ادبیات توسعه همین است.

غرب هم مجموعه‌ای از مفاهیم را با نام الگوی توسعه فراهم کرد و تجربه‌ای به نام شهر لندن و شهر پاریس را به ما نشان داد. غرب در عین حال رشد اقتصادی هم پیدا کرد و با این دو تجربه مقدم بر ما شد. دو قرن نوزدهم و بیستم، قرون سکوت جهان شرق است. به نوعی رابطه توسعه ما رابطه رو به جلو نیست و تقریباً این رابطه به دور خود چرخیدن است. در این دو قرن ما در توسعه گرفتار «سردرگمی» شدیم. با وجود اینکه همه امکانات از جمله نخبه، برنامه و علاقه داشتیم، اما توسعه برای ما اتفاق نیفتاد.

یکی از آسیب‌ها این بوده که از حیث بینش به مفهوم توسعه غربی وابسته شدیم که نمونه آن همین نهضت ترجمه است. یعنی وقتی غرب می‌گفت که توسعه عبارت است از «دعای دین با نظام سیاسی که نهایتاً در این دعوا دین باید کنار برود»، این مسأله بر ما هم اثر می‌گذاشت و همان را در کشورمان اجرا می‌کردیم. در ادبیات اولیه توسعه گرفتار مجموعه‌ای از مفاهیم شدیم که تقریباً تجربه ادبیات غربی است. ادبیاتی مانند قانون‌خواهی، پارلمان، تحول در آموزش و پرورش و... که کشورهای جهان شرق مثل ترکیه و ایران گرفتار این ادبیات بودند. البته این موارد در توسعه درست هستند ولی ما در این مورد مرتکب نوعی واقع‌گرایی خام شدیم. پرسش این است که آیا پارلمان و آموزش و پرورش و مقررات و... دلیل توسعه هستند؟

ایران در تاریخ خود گرفتار مجموعه‌ای از حوادث و بلایای طبیعی

بوده و بعد گرفتار حمله‌های اکولوژیک اسکندری و مغولی و

عربی و غربی و... بوده است. مجموع این‌ها برای ایران یک

اکولوژی خاص ایجاد کرده است. این موارد را ببینید و بعد

به قانون‌گرایی هم توجه کنید. آیا این‌ها مهم نبودند؟ چرا

ادبیات علوم اجتماعی کمی به این‌ها توجه نکرد؟ چرا

آقای دکتر کاتوزیان می‌گوید حکومت استبدادی بوده

که باعث شده ما قانون‌گرایی نداریم؟ باید در این میان

به مفاهیم اکولوژیک هم توجه شود. این موارد لزوماً

به حکومت‌ها ارتباط ندارد. این موضوع که جهان غرب

تجربه کرده و ما هم مقداری از تجربه آن را شروع کرده‌ایم

و شیفته سرعت آن‌ها شده‌ایم به ما از یک طرف کمک کرد

و از طرف دیگر ضرر زد. ضرر آن این بود که به خودمان توجه نکردیم؛

آن قدر که ادبیات متناقضی برای توسعه پیدا کردیم، آن‌ها تجربه اقتدارگرایی

توسعه را آوردند و با بینش آزاد لیبرالی آمریکایی ادغام کردند. اما شاه کسی بود که با

دموکراسی مقابله می‌کرد. در واقع مجموعه‌ای از تضادها را با یکدیگر جمع می‌کرد

و می‌خواست پیش برود.

بومی شدن

بومی‌شدن توسعه یعنی نوعی ساده کردن توسعه ولی این به معنای توسعه‌گریزی نیست. بومی‌شدن یعنی خاص و متناسب شدن توسعه با زیست‌بوم ما. بنابراین هیچ تضادی با مفاهیمی که امروزه در کشور ما با نام توسعه اسلامی یا الگوی ایرانی اسلامی اتفاق افتاده، ندارد.

از سوی دیگر برخی در مقابله با بومی‌گرایی معتقدند ادبیات بومی‌گرایی با ادبیات تمدن اسلامی کاملاً متفاوت است و نباید آن را به کار بگیریم. در حالی که این طور نیست. منظور از بومی‌گرایی نوعی بهینه‌گی و پایداری در توسعه است؛ پایداری اجتماعی و فرهنگی. یعنی سطحی از فرهنگ ما با سطحی از اکولوژی ما سازگار باشد. اما در عمل این مسأله اتفاق نیافتاده است؛ چراکه ادبیات توسعه در ایران گرفتار یک طیف یا قطب بینشی شده است.

مشکل توسعه در کشور ما این بود که یا به طرف فنی‌ها حرکت می‌کرد و تکنیکی

